

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال چهارم. شماره پانزدهم. بهار ۱۳۹۲

صفحات: ۴۴ - ۳۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۰/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱/۳۱

زن و اعجاز طلاق خلع

حسن مجیدی*

ناهد خوش آهنگ**

چکیده

پیمان زناشویی و تشکیل خانواده در قوانین اسلام مورد تأکید قرار گرفته و به وسائل گوناگون، مسلمانان را تشویق به این امر نموده است، اما مواردی هم پیش می‌آید که طلاق ضرورت پیدا می‌کند و چنانچه زن یا مردی مبادرت به طلاق نکند چه بسا مشکلات طاقت فرسا و جنایت‌ها و ناراحتی‌های روانی و نگرانی‌های شدید پدید آید که نه تنها زندگی زناشویی را تلخ و ناگوار می‌سازد بلکه فاجعه‌های بزرگی در جامعه به وجود می‌آورد. طلاق از ریشه طلق به معنای جدا شدن زن از شوهرش است و طلاق خلع آن است که زن به خاطر کراهتی که از شوهر دارد مالی را به او می‌دهد تا شوهر او را طلاق دهد. با بررسی آیات قرآن و سنت، این نتیجه بدست می‌آید که بین زن و مرد از نظر حکم طلاق تبعیض وجود ندارد و هیچگونه حقی از زن در طلاق ضایع نمی‌شود و زن می‌تواند با داشتن هرگونه کرامتی از مرد طلاق بگیرد.

کلید واژگان: طلاق، طلاق خلع، زن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشگاه حکیم سبزواری، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، سبزوار، ایران. (نویسنده مسئول: Majidi.dr@gmail.com)

** دانشگاه حکیم سبزواری، کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات عربی، سبزوار، ایران.

مقدمه

اسلام در مورد ازدواج تأکید نموده و پیامدهای مثبت آن را به زوجین بشارت داده و آن را مایه آرامش زوجین دانسته ولی گاهی ادامه زندگی زناشویی به علت اختلاف سلیقه یا عقیده بین زن و شوهر غیر ممکن می شود لذا طلاق چاره آن می باشد. «دین اسلام گرچه طلاق را جایز شمرده ولی آن را تقبیح فرموده تا زن و شوهر به بهانه‌های جزئی به طلاق متوسل نشوند و رشته خانواده را با این قیچی تیز پاره ننمایند. مثلاً پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: تَرَوُّجُوا و لَا تَطْلِقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ یعنی: زن بگیرد و طلاق مدهید زیرا عرش از وقوع طلاق می لرزد. ولی وقتی طلاق جایز نباشد زن و شوهری که از هم متنفرند در گناه می لغزند و یا موجب مرگ یکدیگر می شوند پس در مواردی زهر طلاق، نوشدارو خواهد بود» (محمودی، ۱۳۶۰: ۲۱۵ و ۲۱۶).

معنای لغوی طلاق

حروف طاء و لام و قاف حروفی هستند که دلالت بر جدایی و رهایی دارند. طَلَّقَ: انحل من عقاله: از بند آزاد شد، رها شد. واژه تطلیق برای گسست پیوند زناشویی بیشتر به کار می رود. واژه طلاق در پارسی به معنای بیزاری و جدایی کامل است (مشایخی، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

معنای اصطلاحی طلاق

«در اصطلاح حقوق، طلاق عبارت است از ایقاعی تشریفاتی که به سبب آن مرد به اذن یا حکم دادگاه، زنی را که به طور دائم در قید زناشویی اوست، رها می سازد» (مشایخی، ۱۳۸۷: ۱۹۷).
به عبارتی دیگر طلاق عبارت است از اینکه چون «تحولات اجتماعی دهه‌های گذشته در سطح جهانی، نظام خانواده را با تغییرات، چالش‌ها، مسائل و نیازهای جدید و متنوعی مواجه کرده و طی همین مدت خانواده به شکلی فزاینده به علل و عوامل متعدد و پیچیده‌ای در معرض تهدید قرار گرفته است. وقتی کارکردهای زوجین، از قبیل کارکردهای زیستی، اجتماعی، شناختی و عاطفی آسیب می بیند آن‌ها به تدریج احساس رضایت‌مندی خود را از دست می دهند. کاهش تدریجی رضایت‌مندی، ابتدا موجب گسستگی روانی و سپس گسستگی اجتماعی و در نهایت واقعه حقوقی می شود که این گسستگی طلاق نامیده می شود» (زهتاب نجفی؛، سالمی، ۱۳۹۱: ۸۶).

«طلاق، ایقاع است. یعنی فقط به اراده مرد یا نماینده او واقع می شود و به موافقت زن نیازی ندارد. طلاق به اراده شوهر واقع می شود، بدین معنا نیست که زن هرگز نمی تواند درخواست طلاق کند یا رأی دادگاه هیچ اثری در وقوع آن ندارد، زن حق دارد که با شرایط معین اجبار مرد را به طلاق بخواهد و دادگاه نیز در چنین موردی حکم به طلاق می دهد» (مشایخی، ۱۳۸۷: ۱۹۷).

طلاق در اصطلاح فقهاء

به نظر فقها طلاق در اصطلاح شرعی، إِزَالَةُ قَيْدِ النِّكَاحِ بِصِيغَةٍ (طَلِقَ وَ شَبَّهَهَا) یعنی از بین بردن رابطه نکاح با صیغه (طلاق) و مانند آن تعریف شده است. در فقه اسلامی و ادله آمده است: (هِيَ انْحِلَالُ رَابِطَةِ الزَّوْجِ، انْقِطَاعُ الْعِلَاقَةِ بَيْنَ الزَّوْجَيْنِ سَبَبٌ مِنَ الْأَسْبَابِ). یعنی جدایی و منحل شدن رابطه زوجیت و قطع شدن علاقه و ارتباط بین زن و مرد به سببی از اسباب. در حقوق مدنی آمده است طلاق عبارت از پایان دادن زناشویی به وسیله یکی از زن یا شوهر می‌باشد (شریفی نصیر، ۱۳۸۵: ۳۲ و ۳۳).

جایگاه طلاق در قرآن

طلاق در شرع مقدس اسلام از احکام امضایی است نه تأسیسی، یعنی در میان افراد بشر قبل از اسلام و خصوصاً در دوران جاهلیت، طلاق به شکل بسیار وسیعی انجام می‌شد یعنی یک مرد مختار بود زنان متعددی داشته باشد و هر وقت که می‌خواست طلاق بدهد و هیچ محدودیتی در این امر نداشت، لذا خداوند در شرایط و موقعیت‌های متفاوت با توجه به مسائلی که اتفاق می‌افتاد آیاتی را بر پیامبر نازل می‌کرد. آیات طلاق به طور وسیع و گسترده به احکام آن، و به ویژه حقوق زن پرداخته است که این احکام و قوانین کلی شرع اسلام در همه زمان‌ها و مکان‌ها با جمیع حالات قابل تطبیق می‌باشد. به طور مثال در سوره بقره آیه ۲۲۵ و ۲۲۶ می‌فرماید:

«لِّلَّذِينَ يُؤَلِّقُونَ مِّنْ نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، فَإِنْ فَأَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» زمانی که زنان خود را «ایلاء» می‌نمایند (سوگند یاد می‌کنند که با آن‌ها آمیزش نمایند) حق دارند چهار ماه انتظار بکشند و در ضمن این چهار ماه، وضع خود را با همسر خویش از نظر ادامه زندگی یا طلاق روشن سازند، اگر در این فرصت بازگشت کنند چیزی به آن‌ها نیست، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (شریفی نصیر، ۱۳۸۵: ۳۳).

«وَأَنْ عَزَّمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». و اگر تصمیم به جدایی گرفتند خداوند شنوا و داناست. در دوران جاهلیت مردهایی که از زنان‌شان نفرت و ناراحتی داشتند با سوگند به این که با آن‌ها رابطه زناشویی برقرار نخواهند کرد زن‌ها را بلا تکلیف گذاشته نه طبق عرف با آن‌ها معاشرت می‌نمودند و نه آن‌ها را رها می‌ساختند تا با مردان دیگر ازدواج نمایند اما خدای متعال برای رفع این ظلم و بلا تکلیف نماندن زن‌ها، مقرر فرمود که اگر در ظرف چهار ماه از این قسم عدول نموده و با همسران خود رابطه برقرار نمودند، خداوند از گناهان‌شان در گذشته و به زندگی خود ادامه می‌دهند و اگر با همسران‌تان تفاهم اخلاقی و مسالمت ندارید می‌توانید آن‌ها را طلاق داده تا هم خود را از این گرفتاری و دردسر خلاص نموده و هم راه تجدید زندگی قانونی و آبرومندانه را برای همسران باز نمایند.

انحلال خانواده و جدائی که آخرین چاره اختلاف‌های عمیق زن و شوهرها در موارد ضروری می‌باشد گو اینکه در اسلام امری جایز می‌باشد اما به آن از دید یک دریچه اطمینان در صورت فقدان سازش ملاحظه می‌شود، و لذا پیشوایان اسلام از آن به «ابغض الحلال» منفورترین حلال‌ها تعبیر کرده‌اند. اسلام مسؤولیت سنگین جدایی خانواده را بر عهده مرد قرار داده، مداخله زن را در آن لازم ندانسته است چنان که

تشکیل خانواده و بستن عقد ازدواج را در اختیار زن قرار داده است او می‌تواند به دلخواه خود شریک زندگی خود را انتخاب کند و به هریک از خواستگاران خود، پاسخ مثبت یا منفی بدهد. حال اگر زنی به هر علتی بخواهد از شوهر جدا شود و ادامه زندگی مشترک را نخواسته باشد، این مساله مطرح می‌شود، آیا برای نجات او از این مشکل در اسلام راهی وجود دارد یا نه؟ در پاسخ آن می‌توان گفت که زن می‌تواند به وسیله طلاق خلع از آن خلاصی پیدا کند (شریفی نصیر، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۴).

معنای لغوی خلع

خلع در لغت به معنی کندن و جدا کردن است، و اشتقاق آن از خَلَع، یخلَعُ است، گفته می‌شود (خَلَعَ الرجل زوجته) یعنی مرد، زن خود را از قید زوجیت بیرون آورد و (اِخْتَلَعَتُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا مِنْ زَوْجِهَا) یعنی زن خودش را از قید زوجیت همسرش بیرون آورد و اگر از خلع و تعبیر به بیرون آوردن و کندن شود به خاطر این است که هر کدام از زن و شوهر برای یکدیگر لباس هستند، که خداوند متعال فرموده: «و آن‌ها (زنان) جامه ستر و عفاف شما و شما نیز لباس عفت آن‌ها هستید» (شریفی نصیر، ۱۳۸۵: ۵۰).

معنای اصطلاحی خلع

«طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر دارد حاضر می‌گردد مالی را به او بدهد تا او را طلاق دهد که مال مزبور فدییه نام دارد و جدایی در این حال به طور مقید و در برابر گرفتن فدییه صورت گرفته است» (وفادار، ۱۳۸۰: ۱۹۵).
«طلاق خلع مبین همان عبارت متعارف (مهرم حلال و جانم آزاد) می‌باشد» (زمانی درمزاری، ۱۳۸۷: ۸۳).

«کراهت زن نسبت به شوهرش به منزله آن است که زن اسیر دست مرد شده است و فدییه‌ای می‌دهد و خویش را آزاد می‌کند» (صانعی، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۳).

تعریف طلاق خلع در قانون مدنی

«ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی در تعریف طلاق خلع آورده است: طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد، طلاق بگیرد، اعم از این که مال مزبور عین مهر یا معادل آن یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.

همان طور که در ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی تصریح گردید، طلاق خلع مبتنی بر دو عنصر است یکی کراهت زوجه از زوج و دیگری دادن مالی از سوی زن به مرد در مقابل انجام طلاق که آن را فدییه و یا فداء گویند» (لطفی، ۱۳۸۹: ۹۲ و ۹۳).

دلایل اثبات طلاق خلع

ازدواج پیوند مقدسی است که بر اساس رضایتمندی می‌باشد و فقط به وسیله آن تداوم پیدا می‌کند ولی گاهی اوقات مشکلاتی بین زوجین به وجود می‌آید که زندگی را سخت می‌کند و همان طور که خداوند حکیم در کتابش طلاق را در اختیار مرد گذاشته، خلع را برای زن قرار داده تا به واسطه آن خودش را با مهریه‌ای که به شوهرش می‌بخشد رها و آزاد کند.

دلایل مشروعیت طلاق خلع، کتاب (قرآن) و سنت است که ابتدا سیری در آیات قرآن و سپس نگاهی به اخبار و روایات افکنده می‌شود:

الف. کتاب

اصل مشروعیت طلاق خلع از کتاب الله است، آنجا که خداوند در سوره بقره، آیه ۲۲۹ می‌فرماید: «و لا یَجِلُّ لَکُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا اَتَيْتُمُوْهُنَّ شَیْئًا اِلَّا اَنْ یَّخَافَا اَلَّا یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَآ جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیْمَا افْتَدَتْ بِهٖ، تِلْکَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا، و مَنْ یَتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ» (و برای شما حلال نیست که چیزی از آن چه به آن‌ها داده‌اید پس بگیرید مگر این که هر دوی زن و شوهر از این بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند، اگر بترسند که حدود الهی را رعایت نکنند مانعی برای آن‌ها ندارد که زن، فدیة و عوضی بپردازد و (طلاق بگیرد).

آیه شریفه فوق بیانگر این است که شوهر نمی‌تواند هنگام جدایی چیزی را که به عنوان مهریه به زن داده است پس بگیرد بلکه تنها در یک صورت گرفتن مهریه یا فدیة مانعی ندارد و آن در صورتی است که زن خود هیچ گونه تمایلی به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد و این بی‌میلی و کراهت او سبب شود که زوجین نتوانند حدود و تکالیف الهی را رعایت نمایند در این صورت مانعی ندارد که مهریه به عنوان عوض یا مالی به شوهر داده شود تا شوهر زن را طلاق دهد (لطفی، ۱۳۸۹: ۹۳ و ۹۴).

همچنین در آیه ۴ سوره النساء خداوند می‌فرماید: «و اَتَوَا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نِحْلَةً، فَاِنْ طَبِنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَکُلُوْهُ هَیْئًا مَّرِیئًا».

«و مهر زنان را با طیب خاطر به آنان بدهید، پس اگر چیزی از آن را با طیب خاطر به شما بخشیدند آن را بخورید گوارایتان باد».

در تفاسیر اهل تشیع در مورد این آیه از طلاق خلع چیزی گفته نشده، اما در تفاسیر اهل سنت، قسمت دوم این آیه، آنجایی که خدا می‌فرماید اگر با طیب خاطر مهریه را به شما بخشیدند آن را بخورید، مربوط به طلاق خلع دانسته‌اند.

ب. سنت

روایات متواتری از طریق شیعه و اهل سنت بر مشروعیت طلاق خلع دلالت دارند که در اینجا به دو نمونه اشاره می‌شود:

ابن عباس می‌گوید: دختر عبدالله بن ابی - که زن ثابت بن قیس بن شماس بود- نزد رسول گرامی اسلام (ص) آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا نه من و نه ثابت، هیچ چیز نمی‌تواند ما را کنار یکدیگر نگه دارد.

به خدا قسم هیچ عیبی در دین و اخلاق از او نمی‌گیرم و لکن کراهت دارم از این که بعد از مسلمان شدنم دوباره کافر گردم، من از روی بغض او را اطاعت نمی‌کنم. من او را در میان عده‌ای دیدم که او سیاه‌ترین و کوتاه‌ترین آن‌ها از حیث قد و زشت‌ترین آن‌ها از حیث چهره بود. در این هنگام آیه «فَإِنْ خِفْتُمْ الْإِثْمَاءَ...» نازل گردید و مهریه و صدق او باغی بود که ثابت بن قیس گفت: ای پیامبر خدا، آیا باغ را که مهریه‌اش است بر می‌گرداند؟ پیامبر به دختر عبدالله بن ابی رو کرد و فرمود: آیا باغ را به او برمی‌گردانی او گفت بله، بلکه زیاده‌تر از باغ نیز به او می‌دهم. ثابت گفت: باغ برای من کافی است و چیز دیگری نمی‌خواهم. پس زن از مرد جدا شد و طلاق گرفت (صانعی، ۱۳۸۶: ۲۵ و ۲۶). و این اولین خلعی بود که در اسلام واقع شد.

هم چنین ابن عباس در روایتی دیگر می‌گوید: جمیله دختر سلول نزد پیامبر (ص) آمد و گفت به خدا قسم هیچ عیبی نه در دین و نه در اخلاق دارد ولی کراهت دارم که بعد از مسلمان شدنم دوباره کافر شوم. پیامبر (ص) به او فرمود: آیا باغ را به او برمی‌گردانی؟ گفت: بله لذا پیامبر دستور داد که باغ و نه چیزی بیشتر، را از وی بگیرد (عبدالسلام، ۲۰۰۶: ۳۶).

از این دو روایت، مشروعیت خلع، معلوم می‌شود که زن مهرش یا هر مال دیگری را به شوهرش بدهد و مرد او را طلاق بدهد. و چنانکه مشاهده می‌شد اسلام با قرار دادن قانون خلع گامی بس بزرگ برای نجات زن در برخی از موارد استثنایی برداشته است.

احکام چهارگانه طلاق خلع

۱) طلاق غیر جایز (حرام): هنگامی است که مرد برای طلاق دادن، زن را به بخشش مالی مجبور کند؛ در حالی که زوجین با یکدیگر سازگارند و زن از مرد متنفر نباشد. که در این مورد تمامی فقها فرموده‌اند: طلاق واقع شده، جز ما و قطعاً، طلاق خلع نیست و آن مال هم در ملکیت زوجه باقی می‌ماند و تصرف مرد در آن حرام است.

۲) طلاق مباح: در جایی است که زن از شوهر خویش متنفر و منزجر باشد و خوف آن را داشته باشد که نتواند حقوق شوهرش را ادا نماید، در نتیجه، موجب معصیت گردد. بنابراین مهریه خویش و یا اموال دیگری را به مرد می‌بخشد تا او را طلاق دهد.

۳) طلاق مستحب: در صورتی است که زن بگوید من کسی را بر تو داخل می‌کنم که تو از او کراهت و تنفر داری، کنایه از این که با مرد دیگری هم‌بستر می‌شوم.

۴) طلاق واجب: موضوع این مورد همان مورد قبلی است، لکن برخی از فقها قایل به وجوب شده‌اند و فرموده‌اند با چنین کراهتی از طرف زن نسبت به شوهر خویش، بر مرد واجب است که زن را، پس از قبول مال بخشیده شده، طلاق دهد (صانعی، ۱۳۸۶: ۲۸-۲۷).

با توجه به این تقسیمات، آنچه که باید مورد بحث و کنکاش قرار گیرد، وجوب طلاق در صورت مطلق کراهت زن از مرد می‌باشد. هر چند این تنفر از شکل ظاهری یا اراده ازدواج با مرد دیگری باشد، و لازم نیست این تنفر به حدی باشد که احتمال معصیت زن در امور واجبه نسبت به شوهرش را به دنبال داشته باشد. بنابراین با بررسی طلاق خلع در کتاب خدا و سنت می‌توان گفت که دیگر شبهه تبعیض بین زن و مرد در حکم طلاق وجود ندارد و هیچ گونه حقی از زن در طلاق ضایع نگردیده است و ظلمی به او صورت نگرفته؛ زیرا همچنان که مرد می‌تواند به دلیلی زن خود را پس از پرداخت مهریه طلاق دهد، زن نیز می‌تواند با داشتن هر گونه کراهتی از مرد و لو آن که این کراهت ناشی از اراده ازدواج با مرد دیگری باشد، با پرداخت همه مهریه و یا به مقدار آن، اگر تلف شده باشد، از مرد درخواست طلاق نماید مرد هم باید او را طلاق دهد تا زن بتواند با آزادی کامل به دنبال زندگی دیگری برود و لو آن که مرد از زندگی خویش با این زن راضی باشد و هیچ گونه تنفیری از او نداشته باشد. بر طبق این نظریه، دیگر نه حقی از مرد ضایع می‌گردد، چرا که حداقل، مهریه‌ای که به زن داده بود دریافت کرده است و نه حقی از زن، چرا که زن در صورت مطلقه شدن از طرف مرد، مهریه خود را دریافت نموده است (صانعی، ۱۳۸۶: ۳۰-۲۸).

بیان کیفیت کراهت زن از شوهر در طلاق خلع

باید توجه داشت که در طلاق خلع، کراهت و تنفر فقط از جانب زن می‌باشد و مرد هیچ گونه کراهتی از زن ندارد. این کراهت زن از شوهر خویش که یکی از شرایط تحقق موضوع خلع می‌باشد دارای مراحل مختلفی است؛ چرا که گاهی زن تنفر شدیدی نسبت به مرد دارد، به طوری که به مرد می‌گوید من دیگر تو را اطاعت نمی‌کنم و حتی پارا فراتر نهاده و به حالت تهدید می‌گوید با شخص دیگری هستم. به عبارت دیگر زن یا تهدید به معصیت عرضی و آبرویی می‌کند و یا تهدید به ترک واجبی در رابطه با آنچه که باید برای شوهرش انجام دهد، می‌نماید. گاهی نیز کراهت و عدم رضایتمندی خویش را از اخلاق یا قیافه زوج ابراز می‌دارد و هیچ کلامی که بوی معصیت و گناه از آن استشمام شود، بر زبان جاری نمی‌کند (صانعی، ۱۳۸۶: ۲۳).

اعجاز قرآن در مساله خلع

تبعیض بین زن و مرد در حق طلاق از موضوع های سؤال برانگیز در فقه است. پرسیده می‌شود که چگونه یک مرد حق دارد، هر زمان که از ادامه زندگی مشترک با همسر خود ناراضی باشد، با پرداخت مهریه، از او جدا شود؛ اما اگر زنی از زندگی مشترک خود ناراضی باشد، حق ندارد از همسرش جدا شود؟ آیا اسلام که بر پایه کرامت انسان و تساوی زن و مرد در بهره مندی از مواهب مادی و معنوی بنا گردیده است - به مرد اجازه داده است که بتواند زندگی زن را تباه نماید و زن هیچ راهی برای خلاصی از یک زندگی سیاه نداشته باشد؟

با اثبات این قول اشکال تبعیض مرتفع می شود؛ چراکه همان گونه که هر وقت مرد اراده کند، می تواند با پرداخت همه مهریه، زن را طلاق دهد، زن نیز می تواند با بازگرداندن مهریه یا بخشش آن به شوهر، مرد را به طلاق دادن ملزم کند. بنابراین، زن و مرد در داشتن حق طلاق برابری و تفاوتی بین آنها وجود ندارد. ممکن است گفته شود در صورت درخواست زن برای طلاق، زن باید حق داشته باشد که مهریه خویش را نیز از مرد بگیرد. در پاسخ باید گفت که بطلان این کلام آشکار است؛ چراکه داشتن چنین اختیاری برای زن در طلاق نه تنها عدالت و برابری در حق طلاق نیست، بلکه ظلمی فاحش بر مرد است؛ چراکه مردی که هیچ گونه کراهتی از زندگی نداشته، بلکه راضی به ادامه زندگی خویش است، با وجود چنین حکمی هم باید مهریه را بدهد و هم از همسر خود جدا شود که تقریباً شبیه جمع بین عوض و معوض برای یک طرف عقد است و بطلان جمع بین عوض و معوض در عقود و معاملات نیز حکمی عقلی، عقلایی و اجماعی است (صانعی، ۱۳۸۶؛ ۱۵ و ۱۶).

بنابراین همان طور که مرد هر زمان که بخواهد می تواند زن خود را طلاق دهد، زن هم با طلاق خلع می تواند هر وقت که بخواهد با بذل مهریه و کلیه حقوق مالی خود، از شوهر طلاق بگیرد (عبادی، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

نتیجه گیری

طلاق یعنی جدایی و منحل شدن رابطه زوجیت و قطع شدن علاقه و ارتباط بین زن و مرد به سببی از اسباب است. در حقوق مدنی طلاق اینگونه تعریف شده: پایان دادن زناشویی به وسیله یکی از زن یا شوهر. طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر دارد حاضر می شود مالی را به او بدهد تا او را طلاق دهد که به آن مال، فدیة می گویند. طلاق ایقاع است. یعنی فقط به اراده مرد یا نماینده او واقع می شود و به موافقت زن نیازی ندارد. ولی با بررسی در اثبات طلاق خلع در قرآن شریف و سنت به این نتیجه می رسیم که شبهه تبعیض بین زن و مرد در حکم طلاق وجود ندارد و هیچ گونه حقی از زن در طلاق ضایع نگردیده و ظلمی به او صورت نگرفته است؛ زیرا همچنان که مرد می تواند به هر دلیلی زن خود را پس از پرداخت مهریه طلاق دهد، زن نیز می تواند با داشتن هر گونه کراهتی از مرد، طلاق بگیرد. بنابراین، زن و مرد در داشتن حق طلاق برابری و تفاوتی بین آنها وجود ندارد.

منابع

- زمانی در مزاری، محمدرضا (۱۳۸۷). حقوق خانواده به زبان ساده. چاپ دوم. موسسه فرهنگی نگاه
بینه .
- زهتاب نجفی، عادل؛ سالمی، صفورا، (۱۳۹۱)، " اثر بخشی آموزش مهارت زندگی در کاهش
اضطراب زنان مطلقه " . فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، شماره ۱۳، ۸۵-۹۳
- شریفی نصیر، داریوش (۱۳۸۵). طلاق خلع (نحوه رهایی زن از بدخلقی شوهر). (چاپ اول. قم: شاگرد
صانعی (۱۳۸۶). و جواب طلاق خلع بر مرد. چاپ اول. قم: میثم تمار .
- عبادی، شیرین (۱۳۸۵). حقوق زن در قوانین جمهوری اسلامی ایران. چاپ دوم. تهران: گنج دانش .
- عبدالسلام، جعفر (۲۰۰۶). م (حل عقده النکاح فی ضوء الشریعة الاسلامیة. مدینه .
- لطفی، اسدالله (۱۳۸۹). حقوق خانواده. چاپ اول. تهران: خرسندی .
- محمودی، عباسعلی (۱۳۶۰). زن در اسلام. تهران: نهضت زنان مسلمان .
- مشایخی، قدرت الله (۱۳۸۷). خانواده از دیدگاه فقه و حقوق اسلامی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین
کتاب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- وفادار، علی (۱۳۸۰). حقوق خانواده (حقوق مدنی). (۵ چاپ اول. تهران: وفادار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی